

علل دروغ‌گویی ما

حجت الاسلام محمد سروش محلاتی^۱

۱- استاد حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

طرح بحث

جامعه ما، یک جامعه دینی است. نمادهای دینی در آن کاملاً آشکار و بسیار قوی و ریشه‌دار است، ولی این بدان معنا نیست که در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی ما، دین حرف اول را می‌زند، ما در همه شئون تربیتی و یا سیاسی خود، «مقید به دین» هستیم، مضاف بر آن این بدان معنا هم نیست که ما در همه مسائل درک درستی از دین داشته و دین شناسیمان، از «آسیب و آفت» مصون است. آنچه در این فضا برای ما مهم است، این است که با کند و کاو در زندگی خود، و با در نظر گرفتن شاخصهای معتبر و مسلم دین، به کاستیها و انحرافات زندگی دینی خود وقوف و آگاهی پیدا کنیم، برای این کار باید از شاخصهایی استفاده کرد که حداقل دارای دو ویژگی باشد:

الف) شاخصهایی که «عمق» دین داری و تقید به ارزشهای دینی را در زندگی ما نشان دهد، نه شاخصهایی که صرفاً حکایت از «سطح» دینداری و «ظاهر» آن دارد.

ب) شاخصهایی که به لحاظ منابع دینی، از «قطعیت» برخوردار بوده و در کشاکش اختلاف نظرها، مورد تردید قرار نگیرد. بهترین شاخص با این دو ویژگی، «دروغ‌گویی» است که بر مبنای آن می‌توان به تحلیل نسبتاً روشنی از وضع اخلاقی جامعه، دست یافت. البته در استفاده از این شاخص، با این مشکل و دشواری روبرو هستیم که به دست آوردن «میزان دروغ‌گویی» در یک جامعه، عملاً غیر ممکن است و در این باره «امکانات سنجش» در اختیارمان نیست.

هر کس در این باره بر مبنای روابط خانوادگی، اجتماعی، شغلی و سیاسی خود، نوعی داوری و قضاوت درباره این میزان دارد که با تعبیر «خیلی زیاد»، «زیاد»، «نسبتاً زیاد»، و یا «کم» و «خیلی کم» بیان می‌کند و اگر غالب افراد، گزینه اول تا سوم را انتخاب کنند، علامت عمق فاجعه در جامعه اخلاقی است و اگر یکی از این سه گزینه در «حوزه خاصی» مورد تایید قرار گیرد، فاجعه اخلاقی در آن حوزه را نشان می‌دهد، مثل «فراوانی دروغ در فضای خانواده» و یا «فراوانی دروغ در فضای سیاسی».

حضرت امام خمینی (ره) که در درک عمیق مفاهیم اخلاقی و در آراستگی به فضائل از برجسته‌ترین استادان اخلاق و در ارزیابی مسائل اجتماعی و شناخت واقعیت‌های جامعه، از آگاهترین علما بودند، شیوع و فراگیری دروغ را در حدی می‌دانستند، که به طور کلی، «زشتی» آن از بین رفته است. (۱)

بر اساس این داوری، نه تنها فراوانی دروغ، «فوق العاده زیاد» و کاملاً شایع و فراگیر دانسته شده، بلکه این شیوع موجب دگرگونی آن از یک «عمل ضد اخلاق» به یک «کار عادی» مبدل گردیده تا جایی که «قبیح دروغ به کلی از بین رفته» و قهراً نه دروغگو در درون خود مانعی احساس می‌کند که او را از دروغ باز دارد و نه «نگاه منفی» مردم، او را از این کار باز می‌دارد!

شگفت آور است که این انحطاط اخلاقی در شرایطی رخ می‌دهد که پیشوایان دینی، با شدیدترین لحن مسلمانان را از این رفتار زشت نهی کرده و آن را بدتر از میگساری و شراب خواری دانسته‌اند: «الکذب شرٌّ من الشراب». (۲)، در فقه امامیه، درباره این حدیث معتبر، بحث‌های دقیق و عمیقی صورت گرفته است.

دروغ، چنان تضادی با دین‌داری دارد که امام هشتم (ع) فرمود: مؤمن ممکن است، ترسو یا بخیل باشد، ولی مؤمن، دروغگو نمی‌شود، و رسول اکرم، دروغ را از «ربا» بالاتر دانسته‌اند.

آگاهی از این تعلیمات اخلاقی از یکسو و اطلاع از وضع اسفبار رواج دروغ‌گویی از سوی دیگر، ما را با این سؤال مهم، روبرو می‌کند که پس چرا در جامعه دینی ما، دروغ‌گویی به سهولت و راحتی اتفاق می‌افتد و این کار ناپسند شیوع دارد؟ این پرسش اساسی، هر چند ابعاد وسیع دینی، روانشناختی، جامعه‌شناختی و سیاسی دارد، ولی در مقاله حاضر، صرفاً از زاویه دینی بدان پاسخ داده می‌شود.

۱- قبح و زشتی دروغ در همه نظریه‌های اخلاقی، یکسان نیست، در برخی نظریه‌ها این قبح چندان لغزنده و بی ثبات است که با اندک تغییری در شرایط اجتماعی، دروغ گفتن زشتی خود را از دست می‌دهد و به کاری مباح مبدل می‌گردد، قهراً در نظریاتی که قلمرو دروغ ناپسند و ممنوع به «حداقل» کاهش پیدا می‌کند، زمینه برای شیوع «حداکثر دروغ»، فراهم می‌شود.

مثلاً به نظر امام محمد غزالی، دروغ ذاتاً عملی ناپسند و ممنوع نیست و در صورتی که رسیدن به یک هدف مباح باشد، استفاده کردن از دروغ هم برای آن مباح است، البته ابتدا باید از راستگویی استفاده کرد و اگر راستگویی ما را به نتیجه نمی‌رساند، با دروغ می‌توان به هدف مشروع رسید. بر این اساس، «دروغ سودمند» قابل توصیه است. (۳)

برخی از علمای اخلاق شیعه هم، به این رأی تمایل نشان داده‌اند و در عصر حاضر که مباحث فلسفه اخلاق مورد توجه قرار گرفته و مسئله «نسبیت ارزشهای اخلاقی» به بحث گذاشته شده است، برخی از علما، با مقید دانستن موضوع دروغ ناپسند، گفته‌اند که هر دروغی، زشت نیست، بلکه اساساً دروغ را ذاتاً نمی‌توان قبیح دانست، بلکه زشتی آن، معلول، «مضر بودن» آن است، از این رو به جای آن که بگوییم «دروغ قبیح است»، باید بگوییم: «دروغ مضر قبیح است»، با صرف نظر از این که این نظریه، به لحاظ نظری قابل دفاع است یا نه، ولی نمی‌توان انکار کرد که با اعتقاد به چنین مبنایی، راه برای «حداکثر دروغگویی» باز می‌شود و پیوسته افراد می‌توانند تحت عنوان «دروغ مصلحت آمیز» و «دروغ سودمند»، به خلاف گویی اقدام کنند. یکی از استادان طرفدار این مبنا، در درسهای «فلسفه اخلاق» خود می‌گوید:

«ما قبول نداریم که صدق مطلق (= مطلق صدق خوب) است، بلکه موضوع حکم مقید است، ما موضوع را عوضی گرفته‌ایم و خیال کرده‌ایم که موضوع، مطلق است، اگر دقت کنیم می‌بینیم که موضوع حقیقی «الصدق المفید للمجتمع» است.

خیال می‌کنیم مصداق حُسن، صدق «بما انه صدق» است، در صورتی که چنین نیست، موضوع صدق «بما انه مفید» است و اصلاً موضوع حقیقی، همان حیثیت مفید بودن است. (۴)

ایشان بر این اساس، تصریح می‌کند که «هر جا مصلحت اجتماعی باشد، «خوب» است ولو «دروغ گفتن» باشد و هر جا موجب مفسده اجتماعی شود «بد» است ولو «راست گفتن» باشد. روشن است که چنین نظریه‌ای حتی اگر مبنای متقنی هم داشته باشد، ولی نتیجه آن باز شدن راه دروغگویی و سست شدن مرزهای نفوذ ناپذیر آن است.

نقطه مقابل این نظریه، دیدگاه متفکرانی مانند حضرت امام خمینی (ره) است که در چهره خود دروغ، زشتی و تاریکی می‌بینند و بدون توجه به عوارض دروغ، ذاتاً آن را ناپسند می‌شمارند، ایشان دروغ را «مطلقاً» موضوع حکم عقل به «قبح» می‌داند و در نقد نظریه فوق که زشتی دروغ را به علت عوارض آن می‌داند می‌گوید: «این احتمال، سست‌ترین احتمالات در این مسئله است، زیرا عقل زشتی و پستی را در خود دروغ می‌بیند و درک می‌کند از این رو اگر بر یک دروغ حتی عوارض مثبت و منفی مترتب نشود، بدون تردید، باز هم نفس دروغ، زشت و نازیباست. (۵)

ایشان از میان دو احتمال: الف) علت تامه بودن کذب برای قبح، به معنی ملازمه بین «کذب» و «قبح» و ب) اقتضا کذب برای قبح، به معنی عدم فعلی تقبح در صورت وجود مانع و مزاحم، احتمال اول را ترجیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد در مواردی هم که ضرورتی برای دروغ گفتن وجود دارد مثل این که نجات جان انسان بی گناهی بر آن متوقف باشد، باز هم دروغ، زشت است، ولی عقل حکم می‌کند که برای جلوگیری از یک کار زشت تر و قبیح تر (قتل مؤمن)، این کار قبیح (دروغ) را باید انجام داد. سخن پایانی ایشان، این است که:

«دروغ را با صرف نظر از همه عوارض و پیامدهای آن و صرفاً با نگاه به خود آن، از نظر عقل، دارای نوعی زشتی است که هرگز از آن جدا نمی‌گردد و عوارض خارجی از قبیل یک مصلحت اهم، تاثیری در زوال این زشتی ندارد، از این رو شخص خردمند در همان شرایطی که با دروغ می‌خواهد، جان پیامبری را نجات دهد، باز هم آرزو می‌کند که ای کاش، بدون دروغ، این کار شدنی بود، یعنی در همان حال هم آن را زشت می‌بیند، هر چند برای ممانعت از یک کار زشت‌تر، اقدام به کذب را لازم می‌شمارد.»

ایشان در اصرار بر این مبنا، تا آنجا پیش می‌روند که از نظر ادله نقلیه هم، موارد استثنا از حرمت دروغ از قبیل «خدعه در جنگ» را خارج از اقتضا کذب برای حرمت نمی‌دانند. (۶)

تأثیر عملی این مبنا آن است که هر شخصی از نزدیک شدن به دروغ نگران است، زیرا با توجه به اطلاق قبح و حرمت، از نظر عقل و نقل، هیچ کس مجاز به دروغگویی نیست و اصل اولی بر حرمت است و تنها در موارد مفسده بیشتر، می‌توان استثنائاً، این کار زشت را انجام داد. نتیجه این نظریه کاهش دروغ به حداقل است.

به هر حال، با توجه به اختلاف نظرهایی که در این مبانی فقهی و اخلاقی وجود دارد، نمی‌توان انکار کرد که محور قرار گرفتن هر نظریه و هر شخصیت علمی تأثیرات خاص خود را در جامعه به جا می‌گذارد و مسیر اخلاقی مردم را تغییر می‌دهد.

۲- اعتقادات دینی، یکی از مهمترین عوامل پایبندی به ارزشهای اخلاقی است، چه این که سستی در اعتقادات مذهبی تأثیر زیادی در بی بند و باری اخلاقی دارد، ولی این سخن را نباید به معنی آن دانست که در جامعه دینی الزاماً هر یک از ارزشهای اخلاقی از رواج بیشتری برخوردار بوده و در سطح جامعه به شکل کاملتری رعایت می‌شود، بلکه ممکن است به اقتضای دینی بودن، جامعه در معرض آسیبهای خاص اخلاقی نیز قرار گیرد، آسیبهایی از قبیل ریاکاری که معمولاً در جوامع دیگر، کمتر وجود دارد. در زمینه دروغگویی هم، متدینان در معرض انواع بیشتری از دروغگویی قرار دارند، یکی از آنها، دروغگویی به قصد حمایت از دین و به غرض تقویت دین است. مثلاً اگر اشخاص فراوانی با اغراض سیاسی به «جعل حدیث» روی آورده‌اند، نمی‌توان انکار کرد که بخشی از احادیث جمع ولو دروغین، ساخته افرادی است که برای خدمت به دین و به منظور ترویج و تحکیم شریعت به این کار پرداخته‌اند.

فی المثل از «میسره بن عبدالله» سؤال کردند که روایات فضیلت قرائت سور قرآنی را از کجا نقل می‌کند و او به صراحت گفت که «آنها را جعل کردم تا مردم به خواندن این سوره‌ها تشویق شوند!» این به اصطلاح «خادمان دین» معتقد بودند، دروغی که در خدمت دین قرار گیرد و موجب گمراهی نباشد، جایز است! نمونه دیگر این نوع دروغگویی استفاده از روضه‌های دروغ برای اشک گرفتن از مردم است، که دروغ پردازان روضه خوان، با قصد قربت، به کذب و دروغ می‌پردازند. مرحوم حاج میرزا حسین نوری، کتاب لؤلؤ و مرجان را به قصد مقابله با این جریان تألیف کرده تا نشان دهد که «فتح این باب، خراب کردن اساس شریعت است». (۷) یکی از گرفتاریهای علمای روشن بین و حقیقت نگر این بوده است که مقدسان نادان به آنها اعتراض می‌کردند «چرا دروغهایی که به دین بسته شده است را افشا می‌کنید، مردم به این دروغها اعتقاد دارند، به اعتقادات مردم، کاری نداشته باشید، این اعتقادات، حتی اگر بی پایه و اساس هم باشد، ولی «به نفع مذهب» است و نباید با آن مبارزه کرد.»

از این رو بود که وقتی استاد مطهری اثبات می‌کرد که ماجرای کتاب سوزی در اسکندریه توسط خلیفه دوم، «افسانه» است و چنین موضوعی واقعیت نداشته است، گروهی از مدعیان ولایت به پاخواستند و به صورت آن متفکر بزرگ چنگ انداختند که بگذار این دروغ که به «نفع مذهب» است در اذهان مردم باقی بماند! آنها این کار استاد را که «خدمت به حقیقت» بود، خدمت به خلیفه و طرفداری از او می‌نامیدند و استاد را متهم به سنی‌گری می‌کردند!! پایه و اساس این اهانتها آن بود که مقدسان معتقد بودند دروغ برای ترویج مذهب حق و برای تضعیف مخالفان، کاری مجاز و مشروع است، مطهری در میان آنها مطرود بود چون اعلام می‌کرد: «برای حق باید از حق استفاده کرد و اگر من بدانم که با یک دروغ، امشب همه گناهکاران شما توبه می‌کنند و نماز شب خوان می‌شوند، اسلام به من اجازه چنین کاری نمی‌دهد.» (۸)، البته این تفکر، در برابر رویه کسانی است که با جعل، تزویر و با کذب و افترا، می‌خواهند از اسلام، دفاع کنند.

از کسانی که شاکله روحی‌شان با دروغ عجین شده است، توقعی جز این نمی‌رود، ولی از کسانی که به دلیل جهل به مسئله و نادانی از احکام، به این وادی خطرناک وارد شده‌اند، توقع می‌رود که به تحریرالوسیله امام خمینی (ره) مراجعه کنند و در این فتوی تأمل نمایند که ایشان فرموده‌اند: برای نهی از منکر، دروغگویی جایز نیست. (۹)

کسانی که از به کارگیری دروغ برای خدمت به دین دفاع می‌کنند، چه خوب است به مفسد این کار توجه کنند، مثل اینکه یک بار یکی از روشنفکران مذهبی از یکی از علمای برجسته قم پرسید: اگر دروغ قبح ذاتی ندارد و مثلاً برای خدمت به دین جایز است، پس چه مانعی دارد که رسول خدا (ص)، برخی از احکام را از پیش خود، در شرع وارد کرده باشد تا به دین خدا خدمتی کرده باشد؟ در این صورت، چگونه می‌توان الهی بودن شریعت اسلام را اثبات کرد؟

با توجه به توجیهاتی که برخی از دین داران برای دروغهای خود دارند، چاره آن است که توده‌های مردم از این گونه عالمانه نو خادمان به دین اجتناب کرده و هرگز به گفته‌های آنها اعتماد نکنند و از سوی دیگر عالمان متعهد و حقیقت جو با شجاعت، حقیقت دین را ارائه کرده و دروغها را افشا کنند.

۳- گناهان، از نظر قبح و زشتی، همه در یک ردیف نیستند و برخی از آنها در مقایسه با برخی دیگر، زشت‌تر و قبیح‌ترند. از نظر تعالیم اخلاقی اسلام، «دروغ» در صدر جدول رفتارهای ضد اخلاق قرار دارد و در میان گناهان، از اهمیت بیشتری برخوردار است. حضرت امام خمینی (ره) در توضیح این روایت که دروغگویی از شرابخواری (که ریشه بسیاری از مفاسد است) زشت‌تر و کثیف‌تر است می‌نویسد:

«مفاسد دروغگویی نه تنها بیشتر از مفاسد شرب خمر است، بلکه قابل مقایسه با میگساری نیست. البته این بدان معنا نیست که در هر دروغ الزاماً چنین مفاسد بزرگی وجود دارد، بلکه به این معنی است که دروغ طبیعتاً آثار مخرب و پیامدهای زیان بارتری برای جامعه بشری دارد، مگر نه این است که همه دینهای ساختگی، محصول دروغ است؟ و مگر نه این است که یک دروغ می‌تواند به ویران شدن شهرها و کشته شدن انسانهای بی گناه و هتک حرمت‌های فراوان بیانجامد؟ و به هر حال در مجموع، آثار مخرب دروغ در اجتماع بشری، قابل قیاس با شرب خمر و گناهان دیگر نیست. (۱۰)

وقتی جامعه به «وارونگی فرهنگی و ارزشی» مبتلا شود، جدول ارزشها و ضد ارزشها، دچار آشفتگی می‌شود و چه بسا آنچه در ردیف اول ضد ارزشها قرار دارد و باید احساس تنفر بیشتری نسبت به آن وجود داشته باشد، از جایگاه خود سقوط می‌کند و به مرور، قبح و زشتی آن کاهش پیدا می‌کند.

نتیجه عملی و اثر رفتاری این وارونگی آن است که راه برای دروغگویی باز می‌شود و با این تغییر در جدول ارزشها، آنچه که اساساً اهمیتی ندارد، جایگزین مسائل مهم و اساسی می‌شود و زیر پا گذاشتن ارزشهای مهم، عملی عادی تلقی شده و عکس العملی را در میان مردم بر نمی‌انگیزد. نمونه‌ای از این انحراف در عصر حضرت رضا (ع) بروز پیدا کرد که برخی از شیعیان می‌پنداشتند، شایستگی حاکم اسلامی در آن است که لباس خشن به تن کند و غذای ساده بخورد و هر کس که به این حداقلها اکتفا می‌کند، «حاکم شایسته» است، امام (ع) با تخطئه چنین نگاه عوامانه و جاهلانه‌ای، فرمود: مردم از نوع لباس حاکم، سودی نمی‌برند، جامعه به «عدالت تحاکم» نیاز دارد، حاکمی که در گفتارش، صادق باشد و به وعده‌اش عمل کند و دستوراتش مطابق عدل باشد، وظیفه‌اش را انجام داده و استفاده او از امکانات دنیوی مباح، منعی ندارد:

...و إِنَّمَا يَحْتَاجُ مِنَ الْإِمَامِ مَا مَفِيَّ أَنْ إِذَا قَالَ، صَدَقُوا إِذَا وَعَدَ، أُنْجَزُوا إِذَا حَكَمَ، عَدَلَ ... (۱۱)

در جامعه‌ای که بر اساس این الگوی رضوی ساخته می‌شود، ارزشها از «راستگویی حاکمان» آغاز می‌شود و چشمها و فکرای شهروندان، قبلاً زهر چیز متوجه آن است که حکمرانان، تا چه حد در گفتارهای خود، «راستی» را رعایت می‌کنند و به چه میزان به وعده‌های خود پایبند هستند، آنها به جای اینکه «کم مصرف کردن» را معیار داوری قرار داده و جامعه مندرس را علامت تقوی بپندارند، شرط تقوی را با صدق در گفتار احرار می‌کنند و اگر با تست در گفتار و راستی آزمایی، به خلاف گویی و دروغگویی پی برند، هیچ امتیاز دیگری، نمی‌تواند جبران این ننگ را کرده و صلاحیت وی را حفظ کند. شهروندان می‌توانند حکمرانی که از «صداقت» برخوردار بوده و به دلیل برخوردار از «عدالت»، در حق دیگران ظلم و جفا نمی‌کند را بپذیرند و ضعف دانش و یا مدیریت او را تحمل کنند، ولی هرگز به دروغگویی که صدها هنر و توانایی دارد، اعتماد و اطمینان پیدا نمی‌کنند. البته این در صورتی است که مشت دروغگو باز شده و دست او رو شده باشد و الا اگر برای مردمی صدق و کذب، قابل تشخیص نباشد، قهراً زمینه برای سلطه دروغگو و حمایت دیگران وجود دارد. در صحیح عمر بن یزید، از حضرت صادق (ع) نقل شده است که فرمود: کذاب، به دلیل آنکه آگاهانه دروغ می‌گوید، خود را هلاک می‌کند و پیروانش هم به دلیل آن که بها و حسن ظن داشته و دروغهای او را حمل بر صحت می‌کنند، هلاک می‌شوند: «إِنَّا لَكَذَّابِي هَلِكُ بَالِ بَيْنَاتُوِيَهُ لِكَاتِبَاعُهُ بِالشَّبَهَاتِ»

علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌گوید: این سخن، ناظر به مدعیان دروغین ریاست است که با وجهه دینی، دروغ می‌گویند، آنها هم خود را نابود می‌کنند و هم باعث نابودی مردم ساده دل و ظاهر بین می‌شوند که دروغهای آنها را توجیه می‌کنند! (۱۲)

۴- دروغ هر چند یک «رذیلت اخلاقی» است، ولی وقتی از سوی صاحب منصبان، ابراز شود، یک «ظلم اجتماعی» هم هست و تعدی به حقوق مردم نیز به حساب می‌آید. شخص دروغگویی که از نردبان قدرت بالا می‌رود و یکی پس از دیگری پله‌های ریاست را

طی می‌کند، به دلیل این رذیلت، مجاز به تصدی‌گری نیست و تصدی‌گری او به دلیل عدم صلاحیت، «غاصبانه» بوده و دستوراتش بی اعتبار است و علاوه بر آن، او به دلیل «کتمان حقیقت» در حق مردم، «ظلم» می‌کند. این ظلم، مبتنی بر وجود حقی است که در کلام امیرالمؤمنین (ع) بدان تصریح شده است: «أَلَا وَانْكَمَعْنِدِيَّ أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ»: (۱۳)

شما این حق را بر عهده من دارید که غیر از اسرار جنگ، هیچ مطلبی را از شما پنهان ندارم و هیچ واقعیتهایی را کتمان ننمایم. بر مبنای این تعلیم علوی، «آگاهی» از واقعیات اجتماعی و سیاسی از «حقوق مردم» است و کسی که مردم را از اطلاع و آگاهی نسبت به وضع جامعه خود محروم می‌سازد، به حقوق آنها تجاوز می‌کند. چنین نظریه‌ای، چون مردم را برای دریافت اطلاعات صحیح و اخبار واقعی، ذی‌حق می‌داند قهراً به شفاف‌سازی داده‌های اطلاعاتی و باز شدن راههای دستیابی به اخبار صحیح، می‌انجامد که پیامد آن، «کاهش دروغ» در جامعه و کم شدن ظرفیت دروغ‌سازی است، زیرا با امکان دسترسی به اطلاعات درست و واقعی، دروغ‌پردازان، مجال جعل و تزویر پیدا نکرده و ناچارند برای حفظ موقعیت خود از گزارشات دروغی که امکان لو رفتن آن هست، بپرهیزند، ولی در جامعه‌ای که این حق برای مردم به رسمیت شناخته نمی‌شود و یا عملاً به آن بهای لازم داده نمی‌شود، قهراً متصدیان امور، امکان بیشتری برای مانور دادن در فضای دروغ دارند و چون اطمینان دارند که دسترسی به اطلاعات واقعی، امکان ندارد، لذا مانعی برای دروغ‌گویی احساس نمی‌کنند.

بر این اساس، «میزان دروغ‌گویی» در یک جامعه، کاملاً تحت تأثیر «امکان دستیابی به واقعیت» هاست و هر چه این امکان دستیابی کمتر و سخت‌تر باشد، عملاً، مجال بیشتر و راحت‌تری برای عرضه اخبار کذب، آمارهای غیر واقعی، اطلاعات جعلی و گزارشات دروغین وجود دارد.

دروغ‌گویی ما، علل دیگری هم دارد که بماند برای فرصت دیگری ان شاء الله و به هر حال برای اینکه جامعه را به سوی راستی و راست‌گویی پیش ببریم، باید علل و زمینه‌های دروغ‌گویی را از میان برداریم.

منابع

- ۱- خمینی، روح اله. چهل حدیث، قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۵۸، ص ۴۷۲.
- ۲- کلینی، محمد. الکافی، جلد دوم. قم: ص ۳۳۹.
- ۳- غزالی، محمد. المحجة البیضاء، جلد پنجم. ص ۲۴۳.
- ۴- مصباح یزدی، محمد تقی. فلسفه اخلاق، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۱، ص ۱۸۸.
- ۵- خمینی، روح اله. المکاسب المحرمه، جلد دوم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵، ص ۱۱۳.
- ۶- خمینی، روح اله. المکاسب المحرمه، جلد دوم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵، ص ۱۱۸.
- ۷- نوری، حاج میرزا حسین. لؤلؤ و مرجان. ۱۳۱۹، ص ۱۱۰.
- ۸- مطهری، مرتضی. مجموعه آثار، جلد شانزدهم. ص ۱۱۰.
- ۹- خمینی، روح اله. تحریر الوسیله، ص ۳۷۳.
- ۱۰- خمینی، روح اله. المکاسب المحرمه، جلد دوم. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۴۱۵، ص ۹۱.
- ۱۱- کلینی، محمد. الکافی، جلد ششم. قم: ص ۴۵۳.
- ۱۲- علامه مجلسی، محمدباقر. المرأة العقول، جلد دهم. تهران: دارالکتب الاسلامیه؛ ص ۳۳۰.
- ۱۳- نهج البلاغه، نامه ۵۰.